



الف) زمینه ظهور

۱- زمینه اجتماعی (۱۶۳۲-۱۶۷۷)

بندیکت (باروخ) اسپینوزا در زمانه اکتشافات علمی و شقاق دینی و دگرگونی عمیق سیاسی پا به عرصه فلسفه گذاشت. اجداد اسپینوزا یهودیانی بودند ساکن مرزهای میان اسپانیا و پرتغال و شاغل در تجارت. قرن‌ها در حمایت امیران مسلمان شبه جزیره اسپانیا آزادانه و آسوده‌خاطر می‌زیستند و در پناه همین آسودگی خاطر متألهان آن‌ها - مانند موسی بن میمون - به احیای فلسفه ارسطو و بنا نهادن الهیات قرون وسطایی بر طریقت ارسطویی اهتمام ورزیدند. وقتی شسبه جزیره اسپانیا به تصرف مسیحیان درآمد، یهودیان برای رهایی از آزار تفتیش عقاید مجبور به پذیرش مسیحیت یا مهاجرت به نقاط دیگر شدند. عده‌ای از این یهودیان، به آمستردام کوچ کردند

فراسترا از فلسفه دکارت

به بهانه ۳۴۰ سال روز تولد اسپینوزا

محمد تقی شاکری

استاد فلسفه دانشگاه تهران

اسپینوزا به فرهنگ غیردینی و حقیقت‌جوی هلند تعلق خاطری قوی یافت. آموزه‌های فلسفه مدرسی و دکارت بعداً مایه‌ی قوی مضامین «اخلاق» شد. آشنایی اسپینوزا با شیوه‌های تفکر علمی و مسیحی و انتقادی، موجب نارضایتی او از تفسیر عالمان یهودی از کتاب مقدس شد. عالمان یهودی نیز عکس‌العمل‌های انتقادی اسپینوزا را زیر نظر داشتند. بالاخره انتقادهای و تفکر خاص اسپینوزا تا بدانجا ادامه یافت که عالمان کنیسه قدرت تحمل او را از دست دادند و پس از تکفیر، او را اصلاح‌ناپذیر شناختند و در ۱۶۶۵ او را از کنیسه راندند. اسپینوزا از آمستردام تبعید شد و از طریق تدریس خصوصی و تراشیدن عدسی، امرار معاش می‌کرد. در طی این مدت آثار ارزش‌مندی از خود به جای گذاشت که شاه‌کار آن‌ها «اخلاق» است.

در مجموع می‌توان گفت اندیشه اسپینوزا از یک سو منعکس‌کننده و احیاگر میراث تفکر پس از رنسانس و نیز دنبال‌کننده‌ی گسترش تفکر در قرن هفدهم، و از سوی دیگر بازتاب تحولات و پیشرفت‌های شرایط عینی اجتماعی و سیاسی آن دوران بوده است. اسپینوزا نسبت به دین آبا و اجدادی خود عقایدی اظهار کرده بود که کنیسه‌ی رسمی یهودیان هلند وی را به علت آن از خود رانده بودند. با وجود این، گرایش به سوی الهیات، هماهنگ با شرایط زمان، هنوز بر او و دیگر متفکران قرن هفدهم مسلط بود. بنابراین جای شگفتی نیست که اسپینوزا در همان حال که بنیاد رویکرد عقلانی خود را بر جهان‌روش تفکر علمی ریاضی قرار داده است، قالب تفکر الهیات را به شکلی دیگر و حتی ویران‌کننده، هم‌چنان نگاه داشته باشد.

ب) اهم اندیشه‌های فلسفی اسپینوزا

اسپینوزا می‌کوشد فراتر از فلسفه‌ی دکارت گام بردارد و با غلبه بر ثنویت دکارتی، خدا، ذهن و ماده در پیوندی واحد درآورد. دکارت به دو جوهر ماده و ذهن معتقد بود؛ صفت اولی امتداد و صفت دومی اندیشه است، تمام هستی به این دو بخش تقسیم می‌شود. اما اسپینوزا با رد این تقسیم، بیان کرد که تنها یک جوهر هست؛ تمام طبیعت، ماده، اندیشه و همه چیز یک وجود است و این وجود «خدا» است. خدا هر چیزی و همه‌ی چیزهاست و نامتناهی است و نمی‌توان همه آن‌ها را شناخت. ما تنها دو تجلی یا دو صفت خدا را می‌توانیم بشناسیم: اندیشه و بعد. خدا خود را در طبیعت با این دو صفت متجلی می‌کند؛ یا خود را به صورت اندیشه نمایان می‌سازد یا به صورت بعد و ماده.

بنابراین تمام اجسام و موجودات مادی، تمام افکار، احساسات و حالات روانی، همه و همه صفات و تجلی خدا یا طبیعت است. برای وی «خدا»، «طبیعت» و «جوهر» این‌همان هستند. با این نگرش، اسپینوزا به نتیجه‌ی مهمی رسید و آن این که، چون همه چیز از خدا صادر می‌شود و خدا علت درونی همه چیز است، پس جهان طوری است که ضرورتاً باید باشد. تمام اتفاقاتی که می‌افتد، به ضرورت رخ می‌دهد. انسان و اراده او نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین چیزی به نام «اختیار» وجود ندارد، بلکه همه چیز به ضرورت علی و معلولی از خداوند به وجود می‌آید. با درک این مطلب است که انسان به سعادت می‌رسد. زیرا می‌بیند که همه چیز به هم وابسته است و همه چیز یک چیز است. آنچه اتفاق افتاده باید اتفاق می‌افتاد، در این صورت انسان دیگر دست‌خوش احساسات، ناراحتی و اضطراب نمی‌شود.



و در آنجا بی‌درنگ اعتقادات نیاکان خود را به دور از تفتیش عقاید، احیا نمودند. در چنین اوضاعی کلیسای کالونی که خود را عالی‌ترین مرجع مذهبی هلند می‌دانست، تصور خاصی از نظریه تقدیر داشت که عبارت بود از اینکه، هر فرد آدمی از پیش تصور شده است که رستگار است یا نه. معترضان از پذیرش این نظریه سر باز زدند و البته شورای دینی کلیسای هلندی، کالونیسیم را مذهب رسمی هلند شناخت. یهودیان تازه وارد در هلند اجازه یافتند کنیسه‌ای برای خود بنا کنند و از آن پس جامعه یهودیان آغاز به رشد کرد. زیرا به آن‌ها به چشم مردمانی نگریده می‌شد که تهدیدشان برای مذهب کالونی کمتر از کسانی بود که خود را مسیحی می‌دانستند. کنیسه قدرت گرفت و حتی با مخالفان آیین یهود که بی‌ثباتی روحی و بی‌اعتقادی به اصول از خود نشان دادند، عکس‌العمل شدید تکفیر نشان می‌داد. در چنین محیطی، میخائیل پدر اسپینوزا به آمستردام آمد. به جهت توفیق در بازرگانی و روابط نیک با دیگران، حائز موقعیت ممتاز و سرپرست کنیسه و مدرسه یهودیان شد.

۲-زمینه‌ی علمی و فلسفی

اسپینوزا در کودکی در مدرسه یهودیان و کنیسه تربیت یافت. با آثار متألّهان یهودی و اسلامی آشنا شد. آموزه‌های علمی مطرح در این زمان عبارت بودند از: مابعدالطبیعه ارسطویی و مدرسی، اخلاق ارسطویی، عقاید گروتوس و هابز و از همه مهم‌تر فلسفه دکارت. از نخستین معلمان وی، شخصیت بلندپایه‌ی یهودی آمستردام «موریتوا» و دیگری «منسه» بودند. از طریق نفوذ منسه،